

سیری در ملک سنایی

نویسنده: پوهندوی عبدالله عظیم

خلاصه

سنایی غزنوی در مطلع جوانی شاعری بود درباری و غرق عیش و عشرت زنده گی که از مدح هجو و هزل کسان باکی نداشت و روی این نکات بی دریغ و بی تفکیک با همه اقشار گفتی داشت؛ و چون مبنه‌ای در حال او بارز اثری گذاشت، ورا از فکر تکیه بر زرق و برق دنیوی و جهان بی ثبات و ناپایدار منفصل ساخت و نوری بر صفحه ذهن و دل آن تابانید، که آن را از درگاه خلق بیرون و به درگاه خالق گرویده ساخت و این نقطه عطف، همانا سر آغاز دوره دوم زنده گی او به حساب آمد.

سنایی، ازان بعد متوجه خود سازی و خود شناسی گردید که دیگر هرگز تقرب به دربار را روا ندید و بدان سو میلان ننمود. او به قولی پیری گردید شوریده، قلندر

صفت و درد آشنای مسایل انسانی و اسلامی که همه داشته های فکری اش در ذیل شعر گفته آمد و آن همه درس اخلاق است و ادب، زهد و حکمت که خمیر مایه پخته دارد و چون به فلسفه روی نهاد، حکایتهای شیرینی از پیر، مرید و مراد را در شعر وارد آورد، که چاشینی شعر آنست و مطالعه آن انسان را به جهانی فراتر و بهتر از این دنیای خاکی به پرواز میآورد، که روحنواز است و دلکش. اشعارش شامل قصاید، مثنوی، قطعات، و غزلیات است که خواننده نیست و شنفته نی. حکیم سنایی چنانی که از شاعران متقدم و معاصر خود اثر پذیر گردیده؛ پس از گذار از مرحله ابتدایی شعر و پوشش کسوت عرفان، برای شاعران دیگر، آموزشهایی از زهد و حکمت، عرفان داده که از این رهگذر شاعران عارف آن را سر حلقه علم و معرفت، خدا جویی و خدا خوانی خویش رقم زده اند؛ و اوست که در شعر، عشق و عرفان را چون شیر و عسل آمیخته و در ظروفی زیبا ریخته است.

کلید واژه گان: مدح، هجو، پند، حکمت، عشق، عرفان

مقدمه

ابوالمجد حسن، متخلص به سنایی در سال (۴۷۳) به دنیا آمد و در (۵۲۵ هجری) و به گفته دیگر در (۵۳۵ هجری) و به روایت دقیق (۵۴۵ هجری) در زادگاهش (غزنی) زنده گی را پدرود گفت و در دل خاک مأوا گرفت. آرامگاهش زیارت عام و خاص و بر تر ملجأ اهل دل است، که آنجا میروند، دست دعا به سوی حق بر میکنند، به دعا و ثنا میپردازند و با توسل به پیشوایان دین و من جمله این مرد عارف، بر رفع نیازمندیها و مطلوب شان از بارگاه ذات بیچون حق، استمداد میجویند.

کی نام کهن گردد مجد سنایی را نو نو چو بیاراید در وصف تو دیوانها

(۱۴/۱۰۸)

سنایی علوم مروج زمان را در غزنی فرا گرفت و از ادبیات، فقه، حدیث، تفسیر، طب، نجوم، حکمت، و کلام اندوخته ها گرد آورد و بر بار دانش و خردش افزود. (۸/۲۹۹)

آنکه باشد سخن شناس و حکیم همچو قرآن ورا نهد تعظیم

(۱۲/۱۰۸)

که اشارت‌یست به کتاب حدیقت الحقیقت شاعر که بلاشک او از زمره عارفان طراز اول، سخنوری فرزانه و کم بدیل در ادبیات عصر خود بوده است، که دیگران ازان درس گرفته و اندوخته ها گرد آورده اند.

دوره اول زنده گی سنایی

مبرهن است که بر پایه اشعار دستیاب، به رسم زمان و اقتضای روزگار، همسان شاعران عصرش، او شاعری درباری و ستایشگر بوده، که به واقع مقرون به حقیقت است.

بدین ارتباط باید گفت که از سپیده دم تاریخ تا حال و تا که دنیاست، انسانها برای پیمودن پله های ترقی و پیشرفت زنده گی چه فردی و چه اجتماعی، متوسل به طرق مختلفه گردیده اند، که از جمله عالم، هنر مند و صنعتگر که نتوانسته اند به قوت خویش استعداد و قریحت فطری شان را به تماشا گذارند، در کنار قدرتمندان زمان ایستاده و با استمداد از آنها خواسته اند به مطوب شان نایل آیند، از این جهت توسل به مدح و ستایش، باب روزگار بوده است. مدح و ستایشی که به خیر و صلاح جامعه باشد، صواب است به خصوص که شاعر غرض تشویق دربارها برای اعمار وطن، رفاه مردم و اعتلای فرهنگ، دست به دامن مدح زده باشد - علی الخصوص دربارهایی که ذوق و شوق فرهنگ پروری و پیشرفت وطن را به ضمیر داشته اند؛ اگر عالمی یا ادیبی

یا هنرور و صنعتگری در چنان جوی مساعد به دربار پیوسته و بر غنای فرهنگی کشورش افزوده، که به حق، عاری از عیب است، برتر آن که به نحوی و طریقی، ناهنجاریها و بی عدالتیهای اریکه نشینان و سیاستمدان زمان را به دامن سخن ریخته باشد تا منتج به اصلاح گردد که به طور قطع شایسته است و مقبول. سنایی از همین رده بوده که تنی چند از دودمان غزنوی را به ستایش گرفته و چون قباچتهای اراکین دولت را به دیده یافته، سخن را به هجو و هزل هم کشانیده است. تا به خیر و صلاح جامعه تمام گردد. هجو و هزل سنایی را تا حدی میبایم که او پایی فراتر گذاشته و متوجه افشار دیگر اجتماعی که لازم مینموده هم گردیده است. توصیف در عهد غزنویان برجسته امری بوده که بستری فراخ، زمانی مساعد و مناسب را برای خویشتن باز یافته و آن دوره را مشبوع، مشحون، و گرم از ستایش داشته است، که ذخایر دستیاب آن زمان چشم دل انسان را باز میسازد و گواهی میدهد که شعر مدحی، مشخصه و ممیزه بزرگ شاعران آن زمان بوده است. (۱۴/۱۰۸)

دوره دوم زنده گی سنایی

به باور پژوهشگران دوره دوم زنده گی سنایی از آنجا آغاز یافت که او به سیر و سیاحت شهرهایی چون بلخ، هرات، مرو، سرخس، نیشاپور و خوارزم پرداخت و با شخصیهایی که جذب نور حق، آنها را در گرو خود داشت مجالست و مباحثت ورزید و بیشتر آنکه حالات و صحبتهای ابویوسف همدانی، کششی از معنویت بر آن ایجاد کرد؛ و به انضمام آن مشرف شدن سنایی به حرمین الشریفین پاره عواملی شد، که آن را به طور قطع از مدح و هجو باز داشت و مشایی راهی دیگر کرد. خود گفته است:

مدحش چرا کنم که بیالایدم خرد هجوش چرا کنم که بفرسایدم زبان

(۹/۱۴۵)

و اما حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره العزیز وارد شدن سنایی را به سلوک در نفحات الانس چنین بیان میدارد:

«سلطان محمود [بهرامشاه غزنوی]، در فصل زمستان، به قصد گرفتن بعضی جایها، از غزنین بیرون آمده، و سنایی در مدح وی قصیده‌ی گفته بود که میخواست انشاد کند. برحسب اتفاق، قریب گلخنی رسید که یکی از معذوبان حق، مشهور به «لایخوار» که لای شراب سر میکشید آنجا بود، آوازی به گوش سنایی رسید که با ساقی خود میگفت: «پرکن قدحی به کوری محمود ک سبکتگین تا بخورم!» ساقی گفت: «محمود مرد غازیست و پادشاه اسلام!»

لایخوار گفت: بس مردکی ناخوشنود است. آنچه در تحت حکم وی در آمده است در حیث ضبط، نه در آورده می‌رود تا مملکت دیگر بگیرد! یک قدح گرفت و بخورد؛ باز گفت: «پرکن قدحی دیگر به کوری سنائیک شاعر!» ساقی گفت: سنایی مردی فاضل و لطیف است.» گفت: «اگر وی لطیف طبع بودی به کاری مشغول بودی که وی را به کار آمدی؛ گزافی چند در کاغذی نوشته که به هیچ کار وی نمی‌آید و نمیداند که وی را برای چه کار آفریده اند؟»

سنایی چون آن سخن بشنید، حال بروی متغیر گشت و به تنبیه آن «لای خوار» از مستی غفلت هوشیار شد و پای در راه نهاد و به سلوک مشغول شد. (۱/۱۳۵)
از دید و گفته «لایخوار» استنباط میشود که او نه فتح و فتوحات سلطان محمود [بهرامشاه غزنوی] را پسندیده و نه گفته‌هایی که سنایی از باب مدح و هجو در خصوص دیگران داشته است.

در نتیجه باید گفت که دوره دوم زنده گیی سنایی، دوری جستن از مدح و هجو اغراق آمیز، عیش و خوشگذرانی و فاصله گرفتن از اعیان و اراکین دولتی و پیوستن به

عالم معنویت است که او را مستغرق این راه گردانیده و نور حق را در دل آن تابانیده است که پیشنهاد «زن و زر» بهرامشاه غزنوی به سنایی، به منظور جلب و جذب شاعر غزنه، به بارگاه بی اثر مانده، که این گفته سنایی، پشت پا زدن وی را به تعلقات دنیوی نشان می‌دهد که اثباتیست بر ادعا:

من نه مرد زن و زر و جامم به خدا گر کنم و گر خواهم

گر تو تاجی دهی ز احسانم به سر تو که تاج نستانم

(۱۱/۲۰۳)

سنایی از منظر قضاوت و داوری

وقتی سخن از داوری می‌خیزد، یا قضاوت رهگشای آفاقست و یا رهنورد راه عندی، قضاوت آفاقی پیوند و گرهی محکم با حقایق دارد، که برخاسته از واقعیت است و قضاوت عندی آن داور است که آمیخته و آلوده با اغراض است و یا ممکن، انسان آنچه را دیده بر شالوده دیده نیا به داوری گیرد و یا به احتمال قوی، شخص راه اشتباه را پیموده باشد. به هر حال بخشی از زنده گی سنایی (نور و روشنایی) به مدح و هجو سپری گشته که حتا عالمان دین بر اساس عملکرد، از سخن سنایی به دور نمانده اند. و باز می‌بینیم که دیگران اندراین باب چه نظر پردازیها دارند؟

زهره خانلری می‌گوید: «... سنایی به دربار غزنویان راه یافت و مسعود بن ابراهیم و بهرامشاه بن مسعود را مدح کرد ... و دیگر از ممدوحان سنایی ثقه الملک طاهر بن علی وزیر سلطان مسعود بن ابراهیم و خواجه قوام الدین وزیر سنجر و عده یی از رجال دیگر دربار غزنویان در خور ذکرند.» (۲/۲۷۸) زرین کوب، سنایی را چون مسعود سعد، شاعری درباری دانسته است. (۶/۲۹۹) بروین گوید: در آن روزگار سخن سرایی، بیش از هر سرمایه یی، دستمایه عمومی و مروج بوده. (۴/۱۱۴) صفا، در مورد چنین ابراز نظر

کرده است. «سنایی شاعری لهُو پیشه که اشعارش سرشار از کلمات رکیک بود و از مدح هیچ کس، امتناع نداشت» (۱۳/۳۰۸)

خود پیداست که مدح و هجو سنایی در یک مقطع خاص زمانی؛ یعنی، دوره جوانی و آغاز شعر و شاعری برحسب رسم زمان و همراهی با قافله شاعران زمان صورت گرفته است و چون شاعر به سوی آینده نگری پر زده، به خود آمده و از ستایش دست کشیده است؛ پس از حقیقت مستبعد است که همه اشعارش زیر نشین مدح و هجو قرار گیرد.

آثار سنایی

بسکه شنیدی صفت روم و چین خیز و بیا ملک سنایی ببین

تا همه دل بینی بی حرص و بخل تا همه جان بینی بی کبر و کین

(۹/۱۴۴)

کلیات (۱۳۷۸ بیت)، حدیقة الحقیقت (۱۲۰۰۰ بیت)، طریقه التحقیق (۷۸۳ بیت)، سیر العباد الی المعاد (۷۷ بیت)، عقل نامه (۲۴۰ بیت)، عشق نامه (۱۰۰۰ بیت)، تحریمه القلم (۲۰۲ بیت)، کارنامه بلخ (۵۰ بیت) و بهرام و بهروز است، که ابیات این مثنویها چنگ زنده دل است و گرم کننده روح. رقم ابیات مثنوی سیرالعباد را مرحوم نفیسی (۷۷۰ بیت)، مرحوم مدرس رضوی (۷۹۹ بیت) و مایل هروی به استناد نسخه کتابخانه خطی وزارت اطلاعات و کلتور کشور (۷۵۴ بیت) ذکر کرده است. (۱۵/۱۹)

تصوف در دو کتاب (حدیقة الحقیقت و شریعت الطریقت) پیریزی گردیده است. این دو کتاب از نظر فورم مثنویست. حدیقة الحقیقت کتابیست مشهور و معروف و از صبغة بلند ابتکاری برخوردار. ترجمه های زیادی از این کتاب در دست است که از جمله میتوان به ترجمه انگلیسی آن اشارت کرد، که مشتهر است و اهمیت مزید آن در

این نکته مضمّر است که کلامش بر محور کلام الله مجید، حدیث پیامبر و پیشوایان دین چرخش دارد، و گواهی میدهد که هویت شاعر را تنها خدا خوانی و خدا جویی بیش از پیش رقم زده کفایت و درایت آن را، فرورفتن به مفاهیم کلام الهی و وارسته گی از خویش به صفت عارفی فرزانه روشن گردانیده است؛ به واقع این کتاب هدایتگر بشر در اخلاق است که اخلاق فردی و اجتماعی را مینمایاند.

آنکه باشد سخن شناس و حکیم همچو قرآن ورا نهد تعظیم (۹/۱۴۶)

بزرگان ادب به حدیقه با دیده قدر و مجد میدیدند که میتوان از جمله خاقانی را شاهد گرفت. او هنگام نگارش تحفة العراقین و نظامی در نگارش مخزن الاسرار، از فکر حکیم غزنه وی سود جسته و از آن فیوضی را حاصل داشته اند.

چون زمان عهد سنایی در نوشت آسمان چون من سخن گستر بزد

چون به غزنین ساحری شد زیر خاک خاک شیروان ساحری نوتر بزد

نامه نو آمد زدو ناموسگاه هر دو مسجل بدو بهرامشاه

آن زری از کان گهر ریخته وین دری از بحر نو انگیخته

آن به در آورده زغزنی علم وین زده بر سکه رومی رقم

در زبان ما، جز مثنوی معنوی مولانای بلخی، کتابی دیگر همتای حدیقه نیست و

مولانای بلخی، این شخصیت برجسته معنویست که حکیم و عطار را چنین ستوده است:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم (۹/۱۴۸)

حدیقه به قول حکیم ده هزار بیت است در ده باب و باب دهم ستایشی است از

بهرامشاه غزنوی که با تکیه به این گفته حکیم، تاریخ ختم آن روشن میگردد:

شد تمام این کتاب در مه دی که در آذر فگندم آن را پی

پانصد و سی و چهار رفته زعام پانصد و سی و پنج گشت تمام

(۱۰۵/۱۴)

علاقه مولانا به شعر سنایی به حدی بود، که آلهی نامه او در حوزه مولانا به مثابه یک کتاب مقدس مورد تعظیم و تکریم قرار گرفت و حتا یاران، گاهی برای بازگشت از گفته و کرده نا به جا که آن را توبه خوانند و جایی برای حفظ عهد و پیمان، دست بر آن میبردند و سوگند میکردند، که دیگر به خطا نروند و دست وفا در کمر عهد کنند و آن را ثابت و استوار نگهدارند. این کتاب در کنار موعظه ها، رازها و سرها، نقل محافل صوفیانه بود و همپای آن مثنویهای عطار در تقریر معانی و معارف اهل طریقت در نقل امثال و حکایات جالب و دلکش، جذب نظرها مینمود. تأثیر سخن سنایی در مثنوی و غزلیات مولانا کاملاً مشهود و محسوس است، پیوند گسست ناپذیر مولانا، سنایی و عطار را میتوان در کلام شان جست، که چون کلام یکی را خوانیم، کلام دیگری به یادمان آید. این همگونی فکری در مثنوی کلاً و در غزل گهگاه و جای جای نظر خواننده را به خود میکشد. (۸/۲۴۱)

و باز سری به گلستان سعدی میزنیم و تأثیرات سنایی را بر گلستان به وضوح میابیم؛ از جمله به سراغ دو منظومه یی میرویم که سنایی در بیت چهارم و پنجم چنین گفته سر داده است:

آخر نه ز گلبن تو خاریم آخر نه ز باغ تو گیاهیم

گر دسته گل نیاید ز ما هم هیزم دیگ را بشاییم

و سعدی در منظومه اش چنین نکته پردازی کرده است:

دیدم گل تازه چند دسته برگنبدی از گیاه بسته

و در بیت چهارم گفته است:

من بنده حضرت کریمم پرورده نعمت قدیمم
این دو منظومه بیانگر اینست که روح مطلب، عصاره فکر، همسان الفاظ و عبارات مشابه، وجه مشترک کلام دو گوینده را به وضاحت و صراحت بیان میدارد. (۹/۱۷۷)

سبک سنایی

طرز حکیم سنایی غزنوی به اشعار و قصاید قدیم او، بیشتر بر اساس شیوه فرخیست؛ تا حدی که ویرا از ستایش فراتر میبرد، مصرعهای وی را تضمین میکند و در بعضی از اشعار، عذوبت لفظ و طبیعی بودن معنا را از شاعر سیستانی چنان برمیگیرد که به یقین حد فاصل نامحتمل میآید. حکیم سنایی جایی شیفته شعر مسعود سعد هم شده، به قدری که اشعار او را با ذوق و شوق جمع آوری کرده است؛ اما در آن میان سهو و اشتباهی در مجموعه شعر (دیوان) رخ داده که او بدان ملتفت نبوده و چون طاهر نامی، اشتباه سنایی را بدو گفته، او طی قطعه اعتذاریه یی از مسعود عفو خواسته است. (۶/۵۲)

سنایی در قصاید قدیم همانند شاعران زمانش به مدح و هجو و غزل میپرداخت و شیوه شاعران متقدم را در مدح و تشبیه و تغزل تتبع میکرد تا آنگاه که قدم به شاهراه حقیقت گذاشت و شعرش راه عمق و دقت در معنا و عذوبت و استحکام در لفظ را پیش گرفت و از حیث سلاست و روانی همسانی با شیوه فرخی را پیشه کرد:

حال با شعر فرخی آریم رقص بر شعر بوالفتوح کنیم
و گاهی هم از نظرمثانت و استحکام، طرز عنصری و ناصر خسرو را تعقیب کرده است و چون شعر حکیم را به خوانش گیریم، میبایم که ابداع، تعبیرات تازه و تنوع سبک مسعود سعد هم در بعضی از اشعار او به دیده میآید. در نتیجه باید گفت که

قریحت سنایی، این اوصاف ذکر شده را مجموعه کرد و اسلوبی را پدید آورد که مختص به خود او گردید. (۶/۵۵).

سنایی و قصاید عرفانی

در حوزه قصاید عرفانی، سنایی شاعریست، که از خود رهایی را تأکید میدارد و به تعلقات دنیوی پیشیزی ارزش نمیدهد. آنجا که در قصیده‌ی با این مطلع:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

نکته پردازیه‌ها و درافشانیه‌ها دارد و در جای دیگر از غربت اسلام در میان مسلمانان شکایتی که میگوید:

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی از این آیین بی دینان پشیمانی پشیمانی
و قصیده دیگری از حکیم میخوانیم با مطلع

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار ای خداخوانان قال الاعتذار الاعتذار

که در این قصیده از ارزش وقت، گفته و کرده خوب سخن رفته، دوری از خشم و غضب، پرهیز از حرص و شهوت، دیده داشتن بی ثباتی و ناپایداری دنیا و فکر آخرت از جمله نکات قابل توجهی خوانده شده که چشم دل انسان را باز و او را از خواب غفلت بیدار میسازد، و به سمت و سوی سعادت، خیر، فلاح و صلاح جامعه سوق میدهد. در نهایت به انسان درسی میدهد تا زنده گی را حق مسلم همه افراد جامعه بداند و بدان احترام بگذارد، که پایه و بنیادی از شریعت غرای محمدی دارد و قانون مدنی کشور گفتی از آن. رعایت این امر یکی از مصالح اجتماعیست که منفعت جامعه را در پی دارد، دریغ و درد که ما از خوبیها فاصله گرفتیم و منافع اجتماعی را فدای منافع شخصی ساخته ایم؛ سنایی آنگاه که قله‌های رفیع معنویت و عرفان را، پس از انفصال از

جهان مادی به چشم دید، لذت و گوارایی آن جهان، برایش فراتر از تعلقات و وابسته گیی زودگذر دنیوی آمد. زیر تأثیر رفتن او به حقایق و معرفت، این اندیشه را در ذهنش ایجاد کرد که دیگر کلامش را به پای این و آن فرو نریزد و شخصیتش را خوار نسازد؛ جایی که شاعر در یکی از قصاید عرفانی اش بازگفتی از این مطالب دارد و پندگونه یی. او به واقع ندامتش را به تار شعر در کشیده و درسی به دیگران داده که قلمزن حسن و زیباییست.

باد رنگین است شعر و خاک رنگین است زر تو ز عشق این و آن چون آب و آتش بی قرار
زین چنین بادی و خاکی چون سنایی بر سر آی تا چنو در شهرها بی تاج باشی شهریار
ورنه چون دیگر خسیسان، زین خران عشوه خر خاک رنگین میستان و باد رنگین بی سپار

نکته و نظم سنایی نزد نادانان چو نانک

پیش کر بربط سرای و نزد کور آینه دار

به حق که مایه اصلی قصاید سنایی پرهیز گاریست و او پس از گذار از مدح و هجو مصلحتی، رهنورد انتقاد اجتماعی گردیده و خواسته جهان آرمانی را بجوید و انسان حقیقی را با نشاط و طرب، ببوید. به این گفته اش بنگرید که تصویری از نزول انسان را مینمایاند و افعال رذیله وی را چسان به دست تقبیح میگیرد:

ای مسلمانان خلائق حال دیگر کرده اند

از سر بی حرمتی معروف منکر کرده اند

شرع را یک سو نهادستند اندر خیر و شر

قول بطلیموس و جالینوس باور کرده اند

عالمان بی عمل از غایت حرص و امل
 خویشتن را سخره اصحاب لشکر کرده اند
 خون چشم بیوه گان است آن که در وقت صبح
 مهتران دولت اندر جام و ساغر کرده اند
 تاکی از دارالغروری ساختن دار السرور؟
 تاکی از دارالفراری ساختن دارالقرار

(۱۰/۱۸۷)

و باز به جای دیگری از مقام جویان فاسد و اریکه نشین که از اعتقادیات بی بهره
 اند و از کشور بی خبر، شکوه و شکایت سر میدهد، پرخاشگری میکند و میگوید:

از این مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نکشاید
 مسلمانی زسلمان جوی و درد دین زبودردا

سنایی و غزل

اصولی که سنایی ابداع کرد، بعدها شیوه خاص غزل شد و هر شاعری که زبان
 به غزل گشود، از او پیروی کرد. در حقیقت غزلیات سنایی سرچشمه ایست که اشعار
 همه غزلسرایان حوزه زبان و ادبیات فارسی دری از او منشعب است. او به غزل خدمت
 کرد، آن را رشد داد و به اوج ترقی رساند و غزل به صورت یک فورم مستقل هویت
 یافت، از این جهت سنایی را پیشرو و پیشتاز غزل خوانده اند.

چون به مکتب خراسانی نگاهی افکنیم میابیم که نیمی ازان تغزل (مضامین
 عاطفی و عاشقانه) است. قسمت بزرگ شعر سبک عراقی غزل، هندی، وسط، وقوع و
 واسوخت پوشاک غزل به تن دارد، تا شعر نیما، شاملو و . . . فورمی پراهمیت به چشم

میخورد که به نام غزل شهره زمان گشته است. (۳/۳)

باید گفت که در کلام الهی و احادیث، کلماتی از جنس محبت؛ چون: یحب، تحبون، تحاباً و....

به کار رفته که اهمیت و مزیت خاصی را برای انسان به تماشا میگذارد و چون در دلی ریشه گذارد، دیگر دل برای پذیرش بغض، حسد، کینه، بخل و دیگر خصایل ناستودیی حضور نمیابد و آنچه زنگار دل را میشوید محبت است. انسانها همدیگر را درک میکنند و میپذیرند. آنجا جهان انسانیست و محبت در یکتا و بی بدیل زنده گی؛ به خصوص که اسلام بر این امر تأکیداتی فراوان دارد به دین اساس شاعران از واژه محبت زیاد استفاده جسته اند، که این بیت گواهی ازان دارد:

در خرمن کائنات کردیم نگاه یک دانه محبت است باقی همه کاه
و کلمه عشق آفریده عارفان است که شاعران به عشق و عرفان گرویده و در آن طریق تنیده اند. شعرا در همه قالبهای شعری، عشق و عرفان را ریخته اند و از جمله در غزل که بس شکوهمند آمده است. وه چه نیکوست که به ارکان اربعه مکتب عراقی (سنایی، عطار، مولوی و حافظ) که همدل همزبان و همفکر یک دیگر اند اشارتی کرد که شاهدیست صادق بر ادعا. توحید را در غزلی که با مطلع:

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توأم راهنمایی
مقطع:

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی
چه زیبا میبایم که لطف و طراوتی خاص از این غزل موج میزند. الحق این غزل از زیباترین غزلهای زبان ماست؛ چه زیباست لحظاتی که انسان با خدایش به راز و

نیاز میپردازد! و سنایی در راز و نیازش گفته ها دارد و توصیف خدا را به زبانش فراتر از فهم و عقل خویش میگیرد. این هم دو غزل به عنوان شاهی دیگر از حکیم غزنوی:

ساقیا برخیز و می در جام کن	در خرابات خراب آرام کن
آتش ناپاکی اندر چرخ زن	خاک تیره بر سر ایام کن
صحبت ز نار بندان پیشه گیر	خدمت جمشید آذر فام کن
با مغان اندر سفالی باده خور	دست با زردشتیان در جام

کن

چون ترا گردون گردان رام کرد	مرکب ناراستی را رام کن
نام رندی برتن خود کن درست	خویشتن را لا ابالی نام کن
خویشتن را گرهمی بایدت کام	چون سنایی مفلس خود کام کن

(۵/۱۹۴)

جانا به جز از عشق تو دیگر هوسم نیست	سوگند خورم من که به جای تو کسم نیست
در عشق نمیدانم درمان دل خویش	خواهم که کنم صبر ولی دسترس نیست
خواهم که به شادی نفسی با تو برآرم	از تنگدلی جانا جی نفسم نیست
هر شب به سر کوی تو آیم متواری	با بدرقه عشق تو بیم عسسم نیست
گویی که طلبگار دگر یاری رو رو	آری صنما محنت عشق تو بسم نیست

(۳/۲۴۶)

به حق که غزل عارفانه و عاشقانه از سنایی بنیاد گرفت. مولوی غزل عارفانه را به اوج رسانید، و سعدی غزل عاشقانه را، و اما حافظ تلفیقی از دو استاد گرانمایه — مولانا و

سعدی را به وجود آورد و از خود نیز چیزی و مایه یی بر آن افزود که به اضافه عشق و عرفان، مسایل رندی، سیاسی، اجتماعی و . . . را با آرایشهای فنی و حتا طنزی گفته آمد که مزه دار و چشیده نیست. (۱۲/۱۳۱) غزلیات زبان ما بیشتر از عاشقان عارف مایه دارد و تخم مهر، عشق و عرفان را بارنگ و بوی دیگر، در برابر دیده گان انسان میفشاند، که انسان را به ورای از این محنتکده میکشاند و این نقطه نجات او از آلام این جهان نیست.

غزل روز تا روز محاسن زیادی را در مسیر روزگار به آغوش گرفته که انسان را از افکار منفی منقطع میسازد و به سوی اندیشه خود سازی و جامعه گرایی سوق میدهد. (۱۶/۱۱۴)

در غزل مطلع زیبا وزن و قافیه خوب، روح بلند موسیقایی و ظرفیت معنوی واژه ها، سمبولها و اسطوره ها در قید زبانی نرم، بیش از مثنوی و رباعی، رقص و رقاصان از برابر دیده گان انسان میگذرد و به او میفهماند، که غزل در ساحت عشق هویتی بلند دارد که او بیخود شده میرود. به حق که بهترین واصف معشوق غزل است. اگر به فرض مثال کم و کاستی در غزل به نظر میخورد متوجه گوینده غزل است نه مختصات آن. غزلهای سنایی یا رنگ و بوی تغزلات قدیم دارد که در سیر تکاملی خود از طریق او، انوری، ظهیر فاریابی، سعدی و حافظ به اوج پرمیزند و یا اشعار عارفانه بیست که در مسیر ترقی و تکامل به وسیله عطار، خاقانی و نظامی و در فرجام با مولانا و حافظ و حضرت بیدل با اوج و موج و درخشش به آسمانها میرسد که انسان را مبهوت شعر چنین سخنورانی میسازد.

در تغزلات سنایی در کنار راز و نیازهای عاشقانه، توصیف معشوق، وصف

طبیعت و دانشهای او تجلی دارد، که شعرش را تا حدی با پیچیده گی همراه میگرداند و در غزل لطافت معنا بر رقت الفاظ چربی میگیرد. (۳/۱۸۹)

و گاهی معنا در سرحد لطافت و کمال است، که چیزی از کلام مولانا کمی ندارد؛ اما الفاظ، ترکیبات، آهنگ عبارات و اوزان، طرز قدما را زنده میسازد و جای جای غزلهای او الفاظ و معانی خاص خود را دارد، که لازمه حال معشوق است که این نوع غزلیات زیر نشین عنوان زیبای «شهر آشوب» و «شهر انگیز» قرار **میگیرد** (۷/۱۶۸).

سنایی و قطعات

سنایی در قطعات همسان انواع دیگر شعر خود بر خوبیها که لازمه حال انسان است، سخن گفته و از بدو بدان نکوهش به عمل آورده است. خلاصه همه سروده های شاعر که مرتبط به دوره دوم زنده گیی اوست پر از نکات ارزشمند اخلاقیست که بازتابی از انسان خوب و ویژه گیهای انسانیت دارد و در آنها از خرد ورزی، عشق اندوزی، انسان گرایی، وقت شناسی و همبسته گیی جامعه سخن رفته که مفید حال همه جوامع بشریست. ترجمه های زیادی از آثار سنایی در دست است، که اهمیت و ارزش کلام آن سخنور را برجسته میسازد.

نسخه خطی کلیات سنایی

کلیات اشعار حکیم سنایی غزنوی از روی نسخه کهنسالی که در قرن ششم هجری به ظن قوی و درست کتابت شده به کوشش علی اصغر بشیر هروی در سال ۱۳۵۶ شمسی بنا به لزوم دید انجمن مشورتی برگزار کننده گان محفل بزرگداشت نهصد و مین سال ولادت حکیم حلیه چاپ عکسی پوشید. نخستین شخصی که از وجود چنین نسخه معتبر و نفیسی در گنجینه کتب خطی موزیم کابل سخن گفت، فرزانه مرد

معاصر فرهنگ افغانستان، روانشاد استاد خلیل الله خلیلی بود. بدین مناسبت از استاد، رساله‌یی از طرف دارالتألیف وزارت معارف در سال ۱۳۳۸ شمسی و باری دیگر از طرف انجمن تاریخ وزارت اطلاعات در ضمن شماره اول سال ۳۳ مجله آریانا مورخه حمل - جوزا الی ۱۳۵۴ از دست اشاعت به در آمد که کهن بودن کتاب را شفافیت بخشید.

کلیاتی که با چاپ عکسی در دسترس است، نشان میدهد که «بشیر هروی» به صفت نسخه شناس کتب خطی، با تجربتی فراوان و حوصله زیاد، چه زحمتی کشیده که عوارض نسخه خطی و چاپی را رفع داشته، فهرستهای خوب ترتیب داده و مقدمه خوب بر اثر نوشته است. منظور از چاپ این نسخه همانا شناساندن این نسخه نفیس و اهداء بر اشتراک کننده گان آن محفل بوده است.

کلیات شامل مثنوی، قصیده، غزل، قطعه، مسمط، ترکیب بند و ترجیع بند است؛ افزون بر این اشعاری دارد که حکیم سنایی در حال وجد و جذبه سروده و با کاربرد اصطلاحات خاص قلندری و ملامتی شاعر بر چنین اشعار عنوان قلندریات داده است. (۱۰/۳)

نتیجه

با کاوشی بر عصر حکیم ابوالمجد مجدود سنایی و تحلیلی از وضع و حال آن دوره این حقیقت به دست می‌آید، که غزنه آن زمان در پرتو تنی چند از دودمان غزنوی، از بغداد - آن مرکز علم و هنر بلاد اسلامی - پیشی جست و امتیاز گرفت. طبیعتاً ضرور مینمود تا شعرا در برابر چنان تشویق و تحریضی به دور دربار حلقه زنند و به ستایش دربار گرایند.

در نتیجه مدح و ستایش باب آن دوره گردید و حکیم سنایی هم در صف ستایشگران پیوست و اشعاری ستایشی سرود؛ اما دیری نگذشت که به اثر منبھاتی، او به خود آمد و لب از مدح و هجو بشست و از گذشته ندامت کشید و به عشق و عرفان گروید. آثار ارزشمند این شاعر عارف، ترجمه‌هایی دارد، که ارز کلام او را مینمایاند و علاوه‌تاً در مکاتب و دانشگاه‌ها - در بخشهای زبان و ادبیات حوزه‌های فارسی - دری - این اشعار تدریس میگردد، که ارزنده است و باکیفیت. آثار ارزشمند این سخنور و سخنورانی دیگر بدون شبهت در غنای ادبیات ما، مفید و مهم در تبارز است، که هرگز نمیتوان در مورد سنایی قضاوتی یک جانبه کرد و آثار عشقی، عرفانی، پند و حکمت سنایی را نادیده گرفت و کلامش را به یک سخن، در ذیل لهو و لعب نشاند و آن را رکیک خواند.

سرچشمه‌ها

- ۱- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۷۵). **نفحات الانس**. تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۲- خانلری، زهرا. (تیرماه ۱۳۸۴). **فرهنگ ادبیات فارسی دری**. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.
- ۳- خراسانی، شجاع الدین. (۱۳۸۴). **حجره سبز غزل**. کابل: چاپ مطبعه نعمانی.
- ۴- د، بروین. (۱۳۷۸). **حکیم اقلیم عشق**. ترجمه مهیار علوی مقدم و محمد جواد مهدوی. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- ۵- رهیاب، محمد ناصر. (۱۳۷۸). **سبک شناسی**. هرات: انتشارات پوهنتون.

- ۶- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۳). **سیری در شعر فارسی**. تهران: انتشارات نوین.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین. (). **با کاروان حله**. تهران: انتشارات علمی.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۴). **پله پله ملاقات تا خدا**. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۹- ژوبل، محمد حیدر. (۱۳۸۲). **تاریخ ادبیات افغانستان**. کابل: انتشارات میوند.
۱۰. سنایی، ابولمجد مجدود بن آدم. (میزان ۱۳۵۶). **کلیات اشعار حکیم سنایی غزنوی**. به کوشش بشیر، علی اصغر. کابل: چاپ بیهقی.
- ۱۱ سنایی، ابولمجد مجدود بن آدم. (۱۳۸۴). **مثنویهای حکیم سنایی**. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۰). **سیر غزل در شعر فارسی**. تهران: انتشارات فردوس.
۱۳. صفاء، ذبیح الله. (۱۳۸۳). **تاریخ ادبیات در ایران**. تهران: جلد دوم، انتشارات فردوس.
۱۴. کهزاد، محمدعلی و دیگران. (۱۳۸۶). **تاریخ ادبیات افغانستان**. پشاور: انتشارات اقرا.
۱۵. مایل هروی، رضا. (۱۳۵۶). **سیر العباد الی المعاد حکیم سنایی غزنوی**. کابل: انتشارات بیهقی.
۱۶. موتمن، زین العابدین. (۱۳۷۱). **تحول شعر فارسی**. تهران: انتشارات طهوری.